در ادعای حمل کلام مشهور بر موضوعیت رویت

- الف) کلام صاحب جواهر و عدم اشاره به شهرت
- ب) اختلاف اقوال در متعه‌ی
- ج) تحقق شهرت تنها در اختلاف حکم بلاد متباعده
- اختلاف حکم در بلاد متباعده و لوازم مستنکره
- سقوط فروض مستنکره در مبانی نصف النهار دحو الارض
- تعین لحظه ثبوتی اهلال هلال و فعلیت تدریجی آن روی کره
- اهلال هلال قبل از زوال مکه و حکم صوم در بلاد شرقی
- تقدیر روزه برای مسافر دور کره زمین

الف) کلام صاحب جواهر و عدم اشاره به شهرت

(12:54)

ایشان در مطالبی که فرستادهاند مدام میگویند قول مشهور این است که هر بلدی برای خودش است. اما قول مشهور این است؟! اوالً صاحب جواهر به این زودی از مشهور فاصله نمیگیرند، اتفاقا در همین بحث ما –جواهر جلد شانزدهم، صفحه سیصد و شصت- وقتی محقق اول میفرمایند «اذا رئی الهلال» در بلاد متقاربه، ماه ثابت میشود. عبارت محقق در شرائع این است:

> **و كيف كان ف إذا رؤي الهلال في البلاد المتقاربة كالكوفة و بغداد و نحوهما مما لم تختلف فيه المطالع وجب الصوم على ساكنيها اجمع بلا خلاف و لا إشكال بعد قول الصادق عليه السلام في صحيح منصور : «فان شهد عندك شاهدان مرضيان بأنهما رأياه فاقضه» و في صحيح هشام فيمن صام تسعة و عشرين يوما «إن كانت له بينة عادلة على أهل مصر أنهم صاموا ثلاثين على رؤيته قضى يوما» و غيرهما من النصوص دون البلاد المتباعدة كالعراق و خراسان و نحوهما مما علم فيه اختلاف المطالع أو احتمل، فلا يجب الصوم و لا القضاء بل يلزم حيث رؤي...[1]**

«و كيف كان ف إذا رؤي الهلال في البلاد المتقاربة كالكوفة و بغداد و نحوهما مما لم تختلف فيه المطالع وجب الصوم على ساكنيها اجمع... دون البلاد المتباعدة كالعراق و خراسان ...بل يلزم حيث رؤي»؛ هر کجا دیده شده است.

صاحب جواهر نسبت به اوّلی میفرمایند: «بلاخلاف و لا اشکال»؛ یعنی بلاد متقاربه باید همه بگیرند. خب اگر اینها بلاد متقاربه هستند، میزانش چه میشود؟ بعد عرض میکنم. بعد نسبت به اینکه باید خودشان ببینند، میگویند «للاصل». نمیگویند شهرت. بعد فوری میگویند «لكنه قد يشكل». چون از کسانی که قبول ندارند حکم هلال های متباعده مختلف است، خود صاحب جواهر هستند. همه رسم جواهر را میدانید؛ میگوید «علی المشهور کذا..» بعد شروع میکند. اما در اینجا اصلاً اینکه در بلاد متباعده حکم مختلفی باشد را به مشهور نسبت نمیدهند. این صاحب جواهر است که عبارات خیلی خوبی دارند. بعداً هم عرض میکنم.

بنابراین اینکه بگوییم مشهور چنین میگویند، در فضای فقه انعقاد شهرت به این صورت نیست. بله، شهرتی که الآن میگوییم یعنی فرمایش شیخ در مبسوط، و به تبع شیخ بزرگانی مثل فاضلین. مثل علامه؛ البته در غیر از منتهی. در منتهی بحث است. علامه و محقق اول و شهید اول و شهید ثانی.

شاگرد: حتی این شهرت بین مرحوم شیخ تا مرحوم محقق ثابت نیست.

استاد: بله. این فرمایش ایشان بود. بنابراین این نکته در مسیری که آقای تهرانی پیموده اند مهم است. اول می‌گویند مشهور می‌گویند اشتراک افق شرط است، چون رؤیت دخالت دارند. بعد رؤیتی که در نظر مشهور کاملاً قابلیت حمل بر رؤیت طریقی به اهلال هلال است را می‌گویند نه، یعنی رؤیت موضوعی وصفی در هر بلدی. بعد می‌گوییم خب روایاتی که می‌گویند قضا کن، چیست؟ می‌گویند حکومت است. شارع به نحو دلیل حاکم گفته خب چند بلد نزدیک هم را من‌ِشارع می‌گویم کبلدٍ درحالی‌که آیا مشهور این را می‌گویند که به حکومت ختم بشود؟!

نکته‌ای که در اینجا خیلی مهم است؛ عبارت خود ایشان است؛ از عبارت منتهی نقل می‌کنند. چون عبارت منتهی خیلی مهم بوده ایشان تمام عبارت منتهی را آورده‌اند.

«و أمّا العلّامة في التذكرة، و إن نقل هذا عن بعض علمائنا، لكنّه صرّح بلزوم الاشتراك في الآفاق، و لم يميل إلى عدم اعتباره. بل ردّ جميع الأدلّة...و أمّا في المنتهى، فلم يصرّح بهذه الفتوى، كما توهّم»؛ که اشتراک شرط نیست و همه یکی هستند. **«نعم، يظهر منه البناء أوّلا...».**

---

[1] جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۳۶۰

ب) اختلاف اقوال در منتهی

(17:53)

آن چه که الآن میخواهم بهعنوان یک کلمه عرض کنم، فتوا و استظهار از کلمات علامه نیست. آن چه که الآن میخواهم عرض کنم، تاریخ و نقل اقوالی است که علامه در منتهی دارند. من منتهی چاپ قدیم را آوردم، جزء دوم، صفحه پانصد و نود و دو است. آن چه که در بحث ما خیلی اهمیت دارد، نقل این عبارات است. عباراتی که ایشان از اقوال پیشینیان دارند. فرمودهاند:

> مسألة: إذا رأى الهلال أهل بلد، وجب الصوم على جميع الناس، سواء تباعدت البلاد أو تقاربت. و به قال أحمد ، و الليث بن سعد ، و بعض أصحاب الشافعيّ. و قال الشيخ - رحمه اللّه -: إن كانت البلاد متقاربة لا تختلف في المطالع، كبغداد و البصرة، كان حكمها واحدا، و إن تباعدت، كبغداد و مصر، كان لكلّ بلد حكم نفسه . و هو القول الآخر للشافعيّة . و اعتبر بعض الشافعيّة في التباعد مسافة التقصير و هي ثمانية و أربعون ميلا فاعتبر لكلّ بلد حكم نفسه إن كان بينهما هذه المسافة . و روي عن عكرمة أنّه قال: لأهل كلّ بلد رؤيتهم. و هو مذهب القاسم، و سالم، و إسحاق[1]

«إذا رأى الهلال أهل بلد، وجب الصوم على جميع الناس، سواء تباعدت البلاد أو تقاربت»؛ این است که گفتم از منتهی علامه میگویند. **« و به قال أحمد ، و الليث بن سعد ، و بعض أصحاب الشافعيّ. و قال الشيخ قدّس سرّه»**؛ یعنی شیخ در مبسوط. **«إن كانت البلاد متقاربة لا تختلف في المطالع»**؛ [آیا] «لاتختلف المطالع» یعنی کلّ بلدٍ؟ یا اهلال هلال نباید عقب جلو بشود؟ عبارت شیخ را ببینید؛ اصلاً ذهن را به این سمت نمیبرد که «کل بلد له حکم نفسه».

«لاتختلف في المطالع كبغداد و البصرة، كان حكمها واحدا، و إن تباعدت، كبغداد و مصر، كان لكلّ بلد حكم نفسه. و هو القول الآخر للشافعيّة»؛ این را علامه میفرمایند. **«و اعتبر بعض الشافعيّة في التباعد مسافة التقصير»**؛ دو شهری که نماز در بین آنها شکسته نمیشود. اگر نماز شکسته شود دیگر دو بلد هستند. این هم یک اعتبار است. **«و هو ثمانية و أربعون ميلا فاعتبر لكلّ بلد حكم نفسه إن كان بينهما هذه المسافة».**

اینجا منظور من است: **«و روي عن عكرمة أنّه قال: لأهل كلّ بلد رؤيتهم. و هو مذهب القاسم، و سالم، و إسحاق»**؛ یعنی قول عکرمه در کنار قول شیخ، در کنار قول شافعی، برای خودش یک امتیازی دارد. علامه که در اینجا سر اقوال میکنند و توضیح میدهند، اگر اقوال یکی بود که نمی گفتند «و روی عن عکرمه».

ببینید آن چه که در زمان ما معروف شده که مختار مرحوم آقای تهرانی، و مختار کتاب أسئلة حول رویة الهلال، و مختار کتاب اتحاد الآفاق و اختلافها است، که هم اینها تقویت کرده اند، در بیان منتهی علامه که در عبارت ابن قدامه هم هست، ریخت عبارتشان این است که بین پیشینیان از حیث امتیاز دقیق حکم، تنها میگویند «و روی عن عکرمه». یعنی «کل بلد له حکم نفسه» یک

قولی بوده منتسب به او که دیگران این جور نبودند. ای میگفتند «حکم کل بلد حکم جمیع بلاد» ای میگفتند «اتفاق مطالع و مغارب». یعنی چون دو بلد نزدیک هستند پس اهلال هلال برای آنها متحد است. نه اینکه بگویند به اهلال هلال چه کار داریم؟! بلکه باید در شهر خودشان ببینند و رؤیت، موضوعیت صفتی دارد! این از نظر بحث علمی خیلی دقت دارد و تفاوت میکند.

بنابراین این فرمایش ایشان که میگویند قول مشهور است؛ مشهور گفته اند در هر شهری ببینید حکم خودش میزان است، [تمام نیست]. کجا مشهور این را گفته اند؟! فقط عکرمه است که تصریح به این مبنا دارد. بله، وقتی ایشان در فضای رؤیت رفتند، آن هم با اصطلاح اصول متأخر، رؤیت موضوعی صفتی کردند، لامحاله بحث به‌صورت یک کانال قرار گرفته؛ موضوعی صفتی شده است. خب معلوم است که لازمه موضوعی‌ـصفتی بودن‌ـرؤیت، کل بلدٍ میشود. خب قضاء چه میشود؟ قضا هم حکومت است. حکومت یعنی توسعه تعبدی که اصالً ربطی به موضوع حکم اصلی شرعی ندارد.

شاگرد: راجع به کتاب أسئلة و کتاب اتحاد الآفاق، چه نکته‌ای مقصودتان بود؟ مقصودتان که صفتی نبود؟

استاد: مقصودم همین بود. چون تصریح میکنند «حکم کل بلد لنفسه».

شاگرد: علامه تهرانی نه، بقیه که نسبت دادی هم صفتی را میگویند؟

استاد: آنها تصریح به این میکنند که هر بلدی حکم خودش را دارد. «کل مکان مکان/ کل بقعة بقعة».

شاگرد: خب آنها اشتراک افق را هم میگویند. در این فرمایش شما دو مطلب را فرمودید.

استاد: خب اشتراک افق را معنا میکنند. اشتراک افقی که معنا بشود که باید در بلد رؤیت بالفعل داشته باشیم، اگر نداشته باشیم خالص! باید اطمینان داشته باشیم به «بموافقات افضل او مماثل»[2]. حال خودتان عبارت را نگاه کنید. مطلبی که آقا فرمودهاند هم در قدکیه و هم در انجمن هست. همه را گذاشتم. افادات ایشان را ببینید. مطلبی که فی الجمله در ذهنم بود را عرض کردم. ولو بعداً اگر مجال بیشتری بشود عرض میکنم.

---

[1] منتهی المطلب، ج ۹، ص ۲۵۲-۲۵۶

[2] اسالة حول رویة الهلال ص۳۸

ج) تحقق شهرت تنها در اختلاف حکم بلد متابعده

(25:12)

با این نکته‌ای که عرض کردم؛ ما یک مشهور می‌گوییم، صرفاً عینی حکم بلد متابعده مختلف است. اما اینکه وجهش چیست؟ یک بحث فقهی دقیقی را می‌طلبد. لازمه اینکه حکم بلد متابعده مختلف است، این نیست که «کل بلد له حکم روحه نفسه». این معلوم باشد. فقط علامه با این تعبیری به عکرمه نسبت داده‌اند، و سه تا دیگر که باید آن‌ها را پی جویی کنیم.

مطلبی که جالب است؛ در جواهر هم هست و در رساله هم آورده‌اند و در منتهی هم به شیخ مفید نسبت داده‌اند. حالا این سؤال را مطرح کنم. در منتهی بعد از اینکه بحث را سر رسانده اند فرموده‌اند: «فرع علی قول المفید رحمه الله، ولو سافر...». یعنی [آیا] منظورشان قول شیخ بوده و سهو القلم شده؟ یا «علی قول المفید» درست است؟ درحالی‌که قبلش از مفید ذکری نکرده‌اند.

شاگرد: در اینجا «علی قول الشیخ» دارد.

استاد: خب، ظاهراً نسخه دیگری درست بوده است. این تذکر را ندادهاند که نسخه مطبوع مفید است؟

شاگرد: نه.

اختلاف حکم در بلاد متباعده و لوازم مستنکره

(27:00)

این فرع یک چیزی است که الآن ما با آن کار داریم. ببینید بعضی وقت ها فروعات و آثاری که برای یک مختار و فتوا پیش میآید، خود این فروعات برای انسان یک تلنگری میشود تا مطلب را بازنویسی کند و دوباره روی آن فکر کند. در کلمات فقهاء -علامه در تذکره و قواعد و نهایه دارند- هست. این فرض خیلی جالب است. فرمودهاند:

> **تبصرة: إنّ العلّامة في التذكرة و القواعد، و الشّهيد في الدّروس، فرّعوا على المبنى المشهور، من عدم كفاية رؤية بلد للبلاد المتباعدة فروعا، و نحن نذكرها بلفظ الدّروس: منها: ما لو رأى الهلال في بلد، و سافر الى بلد آخر يخالفه في حكمه، انتقل حكمه إليه، فيصوم زائدا أو يفطر على ثمانية و عشرين، حتّى لو أصبح معيّدا، ثمّ انتقل، أمسك. و لو أصبح صائما للرؤية ثمّ انتقل، ففي جواز الإفطار نظر. (أی لو رأى الهلال مثلا في ليلة الجمعة ثمّ سافر إلى بلدة بعيدة مشرقيّة، قد رئي الهلال فيها ليلة السّبت، أو بالعكس، صام في الأول واحدا و ثلاثين يوما، و يفطر في الثّاني على ثماني و عشرين يوما). و زاد في الجواهر: بأنّه لو أصبح معيّدا، ثمّ انتقل ليومه، و وصل قبل الزّوال أمسك بالنّيّة و أجزأه و لو وصل بعد الزّوال مع القضاء، و لو أصبح صائما للرؤية، ثمّ انتقل، احتمل جواز الإفطار لانتقال الحكم، و عدمه لتحقّق الرؤية و سبق التكليف بالصّوم- انتهى. ثمّ قال: كلّ هذه الفروع ساقطة على المختار من عدم لزوم الاشتراك في الآفاق. [1]**

«تبصرة: إنّ العلّامة في التذكرة و القواعد، و الشّهيد في الدّروس، فرّعوا على المبنى المشهور»؛ مبنای مشهوری که ایشان مدافع آن هستند. **«من عدم كفاية رؤية بلد للبلاد المتباعدة فروعا»؛** چند فرع آوردهاند. فرع های خیلی خوبی است که در فضای فقه مطرح بوده است. همه ما را به فکر او میدارد. **«و نحن نذكرها بلفظ الدّروس».**

«منها: ما لو رأى الهلال في بلد، و سافر الى بلد آخر يخالفه في حكمه»؛ مشهور هم میگویند حکم بلاد متباعده مختلف است. **«انتقل حكمه إليه»؛** در شهری که وارد میشود باید به حکم همان جا عمل کند. خب اگر به آن جا رفت، گاهی عید آنها زودتر است و گاهی دیرتر است؟ یعنی کسی در بلاد شرقی مثلاً در کابل و ایران بوده و ماه را ندیدند و فردا را روزه نگرفتند. الآن به اسپانیایی میرود که آنها ماه را دیدهاند، لذا فردا را روزه میگیرند. خب او همراه آنها میشوند. خب آنها در آخر کار ماه را میبینند و او هم یک روز اول را نگرفته است، لذا بیست و هشت روز میشود. در

بیست و هشتم باید عید کند. خب عید کند و بعد قضاء کند؟ چرا قضا بکند؟! آن جا که ماه تمام شده است. می‌گوید: «**فيصوم زائدا أو يفطر على ثمانية و عشرين**»؛ گاهی سی و یک روز می‌گیرد و گاهی بیست و هشت روز.

شاگرد: فرع را یک بار دیگر بفرمایید.

استاد: مکرر عرض کردم؛ در آن توضیحاتی که در ساعت دفتر آمده بود، گفته بودند اول معلوم نیست سه روز اختلاف بشود. ثانیاً اگر سه روز مختلف شد، ثم ماذا؟! چند بار این را عرض کردم. من عرض کردم اگر کسی بخواهد چند روز را کمتر روزه بگیرد خیلی آسان است. اول ماه که می‌شود به بلاد شرقی ای می‌رود که رؤیت نشده است. باز هم منتقل می‌شود به شهری که فردا دوباره رؤیت بلد نیست. روز سوم هم به جای می‌رود که چاره‌ای ندارد. بعد چه کار می‌کند؟ در آخر ماه هم برعکس می‌آید؛ سه روز می‌تواند روزه را از خودش ساقط کند. این لازمه اش است. این لوازم متفرع هست ای نه؟ ببینید فقهاء اینها را مطرح کرده‌اند. خود شهید در دروس فرموده‌اند در همه اینها احتیاط کنید. بر مبنای اینکه وظیفه دو تااست.

صاحب جواهر عباراتی دارند که در مانحن فیه مهم است. بعد از اینکه ایشان تقویت کردند که حکم بلاد متباعده یکی است، می‌گویند حال که ما این را گفتیم، «**فحينئذ يسقط ما في الدروس**»؛ این فروعات عجیبه ای که این فقهاء بر مبنای خودشان مطرح کرده‌اند که لازمه اش این است که یک مسلمان با مسافرت بیست و هشت روز روزه بگیرد و طبق مبناء، قضا هم نکند؛ ای اینکه وجوباً سی و یک روز روزه بگیرد و اگر روزه نگیرد باید قضا کند، با این توضیحاتی که ما دادیم این فروعات کنار می‌روند. چون حکم همه آن‌ها یکی است. صاحب جواهر با خوشحالی با مبنای خودشان از این فروعات دور می‌شوند. می‌گوید «یسقط ماذکره فی الدروس من التفریع». حال تفریعات را ببینید:

«**ما لو رأى الهلال في بلد، و سافر الى بلد آخر يخالفه في حكمه**»؛ با چشم خودش هلال را دید ولی بعد به بلدی رفت که حکمش فرق می‌کند، «**انتقل حكمه إليه**»؛ حکم این شخص به همان بلدی که وارد می‌شود منتقل می‌شود. «**فيصوم زائدا**»؛ سی و یک روز. «**أو يفطر على ثمانية و عشرين**»؛ بیست و هشت روز. «**حتّى لو أصبح معيّدا**»؛ در این شهری که هست عید فطر شد، همه دیشب هلال را دیدند، الآن هم عید فطر است و دارند مبارک باد می‌گویند. «**ثمّ انتقل**»؛ بعد به شهری می‌رود که ماه مبارک آن‌ها باقی است. چه کار کند؟ وظیفه اش چیست؟ « **أمسك**»؛ باید روزه بگیرد. «**و لو أصبح صائما للرؤية ثمّ انتقل**»؛ دیشب ماه را دیده و الآن هم روزه است، اما به جای می‌رود که نمی‌بینند، «**ففي جواز الإفطار نظر**»؛ افطار بکند ای نکند؟ خودش ماه را دیده است و به شهری رفته که آن‌ها ماه را ندیدند، حال چه کار کند؟ «اتمّوا الصیام الی اللیل»؛ تو در جای بودی که هلال را دیده‌ای. «فیه نظر». عده‌ای هم گفته اند که واجب نیست.

«**أي لو رأى الهلال مثلا في ليلة الجمعة**»؛ پس جمعه روز اول ماه او می‌شود و روزه می‌گیرد. «ثمّ سافر إلى بلدة بعيدة مشرقيّة، قد رئي الهلال فيها ليلة السّبت»؛ فردا شبش. «**أو بالعكس**»؛ در بلد مشرق بود و هلال را ندید و به این طرف آمد، «**صام في الأول واحدا و ثلاثين يوما، و يفطر في الثّاني على ثماني و عشرين يوما. و زاد في الجواهر: بأنّه لو أصبح معيّدا، ثمّ انتقل ليومه، و وصل قبل الزّوال أمسك بالنّيّة و أجزأه**»؛ باید امساک بکند.

شاگرد: بر فرض که نخورده باشد.

استاد: می‌گویند «معیّداً». یعنی نخورده؟! چیزی نمی‌گویند. اینها از سؤالاتی بود که در این عبارات مطرح است. اتفاقا در استحباب روز عید دارد که قبل از نماز افطار کند. نماز در اول طلوع است، قبل از نماز افطار کند. اما در این عبارت چیزی ندارند و می‌گویند «امسک». چون خورده ولی الآن واردشهری می‌شود که قبل از زوالش است. البته طبق استیناسات شاید بگویند باید بعدا قضا کند. چون قبل از زوال به جایی رسیده که خورده است، لذا باید امساک تکلیفی بکند ولی بعداً قضا کند.

شاگرد: معنای «اجزاء» چه می‌شود؟

استاد: یعنی دیگر قضا ندارد. خب فرض این است که نخورده است. ولی اگر خورده باشد، امسک تکلیفا والیجزیه؛ باید قضا کند. **«و لو وصل بعد الزوّال مع القضاء»؛** امسک مع القضاء.

«و لو أصبح صائما للرؤية، ثمّ انتقل»؛ دیشب دیده است و صبح هم روزه گرفته است، **«احتمل جواز الإفطار»؛** با اینکه دیده وقتی به شهر دیگر رفت افطار کند. **«لانتقال الحكم»؛** حکمش عوض شده است. **«و عدمه لتحقّق الرؤية و سبق التكليف بالصوّم».**

خب چرا می‌گویند این فروعات ساقط می‌شوند؟ اینها فروعات مهمی روی آن مبنا است. صاحب جواهر می‌گویند: **«كلّ هذه الفروع ساقطة على المختار من عدم لزوم الاشتراك في الآفاق»؛** مختار ما این است که تفاوتی نیست. وقتی حکم همه اینها یکی است، آن نمی‌تواند بخورد. حکم همه یکی است. **«قال في الدروس: و لو روعي الاحتياط في هذه الفروض كان أولى»،** در مدارک هم می‌فرمایند: **«و لا ريب في ذلك، لأن المسألة قويّة الإشكال»؛** بیست و هشت روز روزه بگیرد؟ سی و یک روز روزه بگیرد؟!

منظور من این بود که خود همین فروعات، در مبنا انسان را به فکر او می‌دارد. یعنی وقتی لازمه یک مبنا این است که بگوییم بیست و هشت روز یا سی و یک روز، باید فکر دیگری کنیم که آیا این مبنا تام است؟ با اینکه در نصوص اثری از آن نیست و صرف فتاوای فقهاء بوده است.

شاگرد: ایشان برای بلاد متباعده که تفاوتی ندارند، ضابطه‌ای هم داده است؟ یعنی هر جای کره زمین دیده شد برای بقیه کافی است؟

استاد: در شرایع که چیزی نیست، ایشان هم چیزی نفرموده‌اند.

شاگرد۲: بیست و هشت روز به این صورت می‌شود که به شهر غربی می‌رود و در آخر ما به شهر خودش برگردد؟

استاد: نکته، ظاهراً همانی است که علامه در منتهی فرموده‌اند. در مستند هم دارند. در رساله می‌گویند مدّاحمد، دایی اعلای ما از طرف امّه‌ستند. «و هو الحاج مولى احمد النّراقي (ره) خالنا الأعلى من طرف الأمّ أعني أخا أمّ أمّ أمّي فأبوه و هو الحاج مولى المهدى النراقي (ره) كان جدّنا الأعلى من طرف الأمّ أعني أبا أمّ أمّ أمّي»؛ مرحوم مدّاحمد نراقی از طرف ما دایی ایشان می‌شوند.

شاگرد۲: اگر از بلاد شرقی به غربی برود اینچنین می‌شود. مثلاً سه روز دیرتر بوده است و دوباره در آخر ماه به شهر خودش برگردد.

استاد: بله، طبق ضوابط این هست. کسی که بخواهد زرنگی کند، می‌تواند طوری رفتار کند که چند روز روزه را نگیرد.

شاگرد: می‌تواند طوری رفتار کند که اصلاً ماه رمضان را نگیرد. فرمودید در سفینه بنشیند و برود. «فمن شهد منکم الشهر».

استاد: شاید مرحوم حکیم فرمودند در قطب روزه ندارد.

شاگرد۲: اگر دور کره زمین بچرخد باز سی و یک روز یا بیست و هشت روز می‌شود. طبق مبنای صاحب جواهر.

استاد: بله، صاحب جواهر خودشان در مقابل صاحب مدارک که فرمودند «قوة الاشکال» است، می‌گویند: «قلت: لكن يسهل الخطب ندرة وقوع شيء من الفروض السابقة»؛ چون فرضش کم است پس «یسهل». و حال اینکه در این زمان کم نیست. خیلی محل ابتلاء است و باید از اینها حرف بزنیم.

این فرض در تذکره هم هست. من عباراتشان را نگاه کردم. خود فخر المحققین در ایضاح الفوائد دارند. به برخی از اینها اشکال می‌کنند. ما بگوییم بیست و هشت روز روزه بگیرد و کافی باشد؟! سی و یک روز روزه بگیرد، آن هم روزه واجب؟! این خیلی خلاف ارتکاز است. این خلاف ارتکاز بودن آن سبب می‌شود که ما حساب دیگری باز کنیم.

---

[1] رسالة حول مسألة رؤية الهلال، ص: ۵۶

سقوط فروض مستنکره در مبانی نصف النهار دحو الارض

(40:13)

لذا آن چه که عرض کردم این بود: یکی دیگر از محتملات ثبوتی این بود که «ال» در «الزوال» را در روایت عبید، «ال» عهد خاص بگیریم. یعنی آن زوالی که زوال دحو الارض است. اگر اینطور بگیریم میتوانیم برای کل کره یک نظمی بدهیم. لازمه اش چه میشود؟ لوازمی دارد که به آن میرسیم.

شاگرد: آلآن بر این فرض اشکالی وارد هست یا نه؟ روی مبانی دحو الارض هم بیست و هشت روز، و سی و یک روز قابل تصور است. اگر در ماه مبارک کسی یک دور دور کره زمین را بزند، یک روز از ماه مبارک کم یا زیاد میشود. بستگی دارد که به طرف شرق برود یا به طرف غرب برود.

تعین لحظه ثبوتی اهلال هلال و فعلیت تدریجی آن روی کره

(41:05)

استاد: من، خیلی مهم است که مسأله فعلیت تدریجی و مبادی را که جلوتر صحبت کردیم در کار بیاوریم. عرض من در مانحن فیه این است: یک ظاهرة سماویة داریم. آن بُعد خاصی است که اهلال هلال صورت می‌گیرد. شما با آن ضوابط نور هندسی می‌توانید بگویید در علم الله تعالی لحظه اهلال هلال داریم. اگر اینطور شد، «شهر رمضان»، «من شهد منکم الشهر»، در آن لحظه «الشهر» داخل می‌شود. در قطب هم باشید شهر مبارک مشهود شده است. شما باید ببینید چطور این «فلیصمه» را امتثال کنید. نه اینکه فرار کنید و بگویید اصلاً شهر نیست. به قطب رفتیم، شهر کجا است؟! من، آن لحظه وقتی اهلال هلال شد، «دخل الشهر لکل کرة الارض». از این نمی‌توانید فرار کنید. فقط می‌ماند که چطور امتثال کنید. خب به آن می‌رسیم. این غیر از این است که بگوییم «الشهر» تمام شد. چرا؟ چون اهلال هلال یک حادثه سماوی است، مثل زوال برای افق است. زوال چطور یک حادثه‌ای برای افق است، ولی جزء الموضوع است. الآن زوال شد، مثلاً حائض است، نماز بر او واجب شده ای نه؟ نشد. اما ساعت دو پاک شد، نماز واجب شد ای نشد؟ شد. خب نمازی که از اول واجب نشده چطور الآن واجب شده؟! جواب‌ش: شانیت وجوب نماز بر این خانم حائض با زوال به‌عنوان یک جزئی از موضوع حکم، آمده است. برای او فعلاً به‌خاطر مانع حیض بالفعل نیست. وقتی مانع رفت، آن زوال که جزء الموضوع بود کار خودش را انجام می‌دهد. من خدمت ایشان مثالش را زده‌ام. نگاه کنید.

مثال دیگرش بلوغ برای طفل است. باره‌ا این مثال را عرض کرده‌ام. مثلاً فرض بگیرید کسی ساعت ده صبح متولد شده است. الآن هم دارد پانزده سالش می‌شود و برایش مجلس تکلیف گرفته‌اند. ساعت ده می‌گویند حالا بالغ شدی. چون ساعت ده به دنیا آمدی و در این ساعت پانزده سالت کامل شد. الآن عرف متشرعه به‌راحتی به او می‌گویند ساعت ده صبح است، الآن دیگر نماز بر تو واجب شد. می‌گویید هنوز که ظهر نشده است؟! می‌گوییم منظور ما این نیست که الآن باید نماز ظهر بخوانی. ما که می‌گوییم در ساعت ده بر تو نماز واجب شد، یعنی یک جزء موضوع تکلیف را نداشتی، آن جزء الموضوع محقق شده است. به اندازه آن جزء الموضوع درجه‌ای از فعلیت آمده است؛ فعلیت تدریجی.

اینجا هم در رؤیت هلال چه می‌گوییم؟ همه این اشکالات و ابهاماتی که در مبانی می‌شود حل می‌شود. ساعت دو بعد از ظهر اهلال هلال شد، مثل همین بلوغی که ساعت ده بود. یعنی الآن شهر حلول کرده است؛ به‌عنوان جزئی از موضوع وجوب صوم حلول کرد. شما می‌گویید هنوز شب نشده است! بله، مستحبات شب اول ماه از وقت غروب شروع می‌شود و بالفعل می‌شود. مثل مستطیعی که می‌گوییم الآن حج بر تو واجب شده است. واجب شدن حج به این معنا نیست که الان راه بیافتی و بروی. بگذار در وقت سیر کاروان برو. ولی منظورمان از واجب شدن حج واضح است. یعنی استطاعتی که یکی از مؤلفه‌های حکم است بر تو آمده است. به همین اندازه بالفعل است.

بنابراین اهلال هلال، دخول شهر را میآورد. دخول شهر، وجوب صوم شهر را میآورد. بعضی از فقهاء گفته اند که باید نیت سی روز را حتماً بکنید. بحث کردیم، صوم ِشهر را آورد تمام شد، ولو ساعت دو بعد از ظهر باشد. بعداً به مناسبت احکام لیل، باید لیل بیایی تا بالفعل بشود. احکام طلوع فجر و صوم فردا، باید طلوع فجر بیایی تا بالفعل بشود. ولی اصل موضوع آمده است.

یکی از اشکالاتی که بود، این است: میگفتند خیلی از بلاد شرقی هستند که قبل از اینکه قمر از تحتالشعاع در بیاید، باید روزه بگیرند، حاضرید بگویید؟! ببینید ما نمیگوییم آنها قبل از آن بگیرند. ما این را با احکام طولی حل کردیم. ولی باز در اشباه و نظائر فقه یک امر محالی نیست. قیاس در فقه ممنوع است. ولی استشهاد به اشباه و نظائر کار فقهاء است. اشباه و نظائر یعنی استبعادات را رفع کنیم. میگویند شما دارید استبعاد میکنید، میگوییم آن جا که داریم. این رفع استبعاد است، نه قیاس. شما آلآن در اینکه یک امری با فی الجمله وقت درک، بالفعل میشود، این را در فقه داریم ای ندارید؟ فی الجمله درک آخر وقت را که همه شنیدهایم؛ من ادرک رکعة من الوقت فقد ادرک الوقت کله؛ لذا با اینکه یک رکعت را درک کرده نیت ادا میکند. میگوید اداء به جا میآورم ولو بقیه اش بیرون وقت باشد. این روشن است. اول وقت چطور؟ شما میتوانید قبل از زوال نماز را ببندید؟ باطل است. نمیتوانید بگویید من شروع میکنم و خیلی طولش میدهم تا وقت داخل بشود. نماز باطل است. اما با ظن معتبر داخل میشود و نماز ظهر را میبندد، بعد میفهمد اذان نشده بود و زوال نشده بود. اصلاً امر بالفعل نداشتم، مسأله چیست؟ میگویید حتی اگر سالم نماز بعد از زوال و در وقت واقع شد، این نماز درست است. خب نمازی که امر بالفعل نداشته چطور درست است؟! زوال نشده بود. میخواهم رفع استبعاد کنم. نمازی که هنوز ظهر نشده و امرش بالفعل نشده چطور درست است؟ میگوییم شارع در اینجا به فعلیت امر، فی الجمله اکتفاء کرده است. در حج مثال زیاد داریم. در حج وقوف بین الطلوعین رکن حج است، اما کلش نه. تکلیفا باید از طلوع فجر تا طلوع آفتاب در مشعر وقوف داشته باشید اما آن چه که موجب ابطال حج میشود مسمای وقوف است. یعنی اگر یک لحظه هم آن جا باشید کافی است. ببینید اینها چقدر دقیق است. پس اینجا چطور نمازی که قبل از زوال خواندهایی درست است؟ چون اگر شما فی الجمله وقت را درک کنید و امر بالفعل بشود، شارع به آن اکتفاء کرده است. گفته: این نماز ِتو درست است. پس میشود که شارع به فی الجمله بالفعل شدن ِامر هم در امتثال اکتفاء بکند. اینها را در نظر بگیرید، ان شاء الله برای دوشنبه.

اهلال هلال قبل از زوال مکه و حکم صوم در بلاد شرقی

(49:42)

شاگرد: اگر ایزده ظهر در مکه دیده بشود، در مثل سیدنی نُه شب همان روز خودش میشود. یعنی حتی یک لحظه هم درک نکرده است.

استاد: ولی در وقت طلوع فجر در همان روز باید روزه بگیرند.

شاگرد: نباید بگیرند. چون هنوز داخل نشده است. ایزده ظهر مکه هلال رؤیت میشود، الآن در سیدنی نُه شب است.

استاد: نُه شب ِچه روزی است؟

شاگرد: نُه شب ِهمان روزی است که در مکه ایزده است.

استاد: احسنت. اگر امروز در مکه جمعه است، آن جا هم نه شب جمعه است. ما میگوییم روز جمعه روزه در سیدنی واجب است. اگر نگرفته اند باید قضا کنند. میگوییدی خب چطوری؟ میگوییم درست است که وقت غروب آنها مقارنه نشده بود –جلسه قبل مثالش را گفتیم- اما اصل حلول شهر به اینکه اهلال کاشف از آن شروع دور قمر جدید است، وقتی خطاب «صم»، «اتمّوا»، «کلوا و اشربوا حتی یتبیّن» میآید، آن وقت ماه داشتند.

شاگرد: نه، این غیر از موارد متعارفی است که ما داریم. در اینجا اگر یقین پیدا کند که ایزده مکه که نُه شب آنها است، قرار است ماه دیده بشود، نمیتواند آن روز روزه بگیرد. چون هنوز اهلال هلال نشده است.

استاد: اهلال هلال نشده ولی وقت طلوع فجر خود او قمر از مقارنه در شده ای نشده؟ طولیت هایی است که عرض میکنم.

شاگرد: طولیت را کنار بگذارید. میخواهیم بدون طولیت درست کنیم.

استاد: طولیت که برای او میگفت امروز واجب نیست. طولیت آن بود. الآن روی مبنای غیر طولیت میخواهیم تصحیح کنیم. وقتی طولیت را به کار میآوردی به فرمایش شما میگوییم او که شبش است، تمام شده رفته، پس روز جمعه اصلاً واجب نبوده است. از فردا، شنبه میگیریم. این طولیت میشود. طولیت این بود که میگفتیم خصوص آن بلد، حکمی در طول دیگری سوار میشود. اما اگر نخواهیم طولیت را اجراء کنیم، میگوییم شما باید همین روز جمعه را روزه بگیرید، اگر نگرفتید هم باز قضا کنید. طولیت را هم به کار نیاوردی. بیانش چه میشود؟ شما میگوییدی وقت غروبش که اهلال هلال نشده بود. حتی مقارنه نشده بود. اما وقت طلوع فجر چطور؟

شاگرد۲: آن هم نشده بود.

استاد: مقارنه که شده. اقلش دوازده ساعت است.

شاگرد۲: در ایزده صبح نصف النهار مکه که نُه شب آنها است، تازه اهالل هالل شده است. دوازده ساعت این طرف تر میشود نُه صبح آنها.

استاد: علاوه اینکه با این توضیحی که من عرض کردم، نکته این است که اگر آنها اصل اهالل هالل و شهر را فی الجمله درک کنند شهر را در همان روزشان. البته طبق این مبنا که شارع نخواهد طولیت را اجراء کند، میخواهیم بگوییم اهل سیدنی باید جمعه را بگیرند، اگر از قبل میدانند. اگر هم نمیدانند باید قضا کنند. شبیه مواردیکه آدم نمی فهمد. این را به چه صورت تحلیل میکنیم؟ میگوییم شارع در این موارد، علی هذا المبانء، به فعلیت ولو بلحظه اکتفاء کرده است. مثل اینکه سالمش در وقت واقع میشود. همین که اینها پایان غروبشان هم ماه مبارک حلول کرد؛ «شهد الشهر» ولو به مسمی، شارع اکتفاء میکند که بگوید بر شما روزه تام و صحیح است. این جوری آیا با محاسبات جور در میآید یا نه؟ حال باز هم نیاز به محاسبه است.

شاگرد: در این مثال طبق خط زمان الآن، میگوییم جمعه شب است، درصورتیکه ممکن است طبق خط زمان شرعی بگوییم در سیدنی الآن شب جمعه است. شما خط زمان را همین جایی که هست در نظر میگیری و چون در شرق، روز جمعه گذشته است، جمعه شب میشود.

شاگرد۲: من که حساب کردم به این صورت نمیشود.

شاگرد: من که حساب کردم اینها طبق خط زمان الآن است.

استاد: فرمایش ایشان چیز دیگری است. ایشان میگویند چرا دوباره تلفیق میکنید؟ اگر نصف النهار دحو الارض را گرفتید، همه جا با همین جلو برو.

شاگرد۲: من با هوش مصنوعی این کار را کردم. گفتم اگر خط زمان را با نصف النهار مکه بگیریم، به نظرم مختصاتش به این شکل میشد.

شاگرد: اعتماد نکن به هوش مصنوعی، من مورد از او سؤال کردم منبع خودش داده، در منبعش خلاف نظرش است.

شاگرد۱: خط زمان را نباید زیر زمین بگیریم. روز ما از غروب شروع میشود. لذا از شب جمعه به جمعه میرویم. الآن خط زمان از نصف شب میگیرند.

استاد: ان شاءالله تأمل کنیم.

شاگرد:...

استاد: من میخواهم با یک نصف النهار خاص بحث را جلو ببرم. حال خط زمانش فرضی دارد. با هر فرضی توانستیم بحث را به‌صورت تام سر براسانیم، تمام است. چون صرف قرارداد است. اگر ما توانستیم با یک مواضعه ای، بحث فقهی را صاف کنیم همان را انتخاب میکنیم.

تقدیر روزه برای مسافر دور کره زمین

(56:25)

شاگرد: این درک فی الجمله که فرمودید باعث میشود حکم به مراتبی از فعلیت برسد، جواب همان استهجانی است که هنوز در بلاد شرقی عصرشان است... .

استاد: بله، میخواستم رفع استبعاد کنم که در مواردی مانعی ندارد که شارع به فعلیت فی الجمله و مسمای امری اکتفاء بکند. مثل اینکه طفلی قبل از زوال بالغ میشود. ای مسافر. با اینکه واجب نیست اما میگویند اگر نخوردی واجب است روزه بگیری. اگر نگرفتی هم قضا ندارد. یعنی شارع به بالفعل شدن امر، قبل از زوال اکتفاء کرده است.(صوت این فایل تمام شد، بقیه در فایل دیگری است)

(00:10)

شاگرد: قبلاً فرموده بودید که اگر یک دور روی کره زمین بزنیم، یک روز حذف میشود. مثلاً میگویند چهارشنبه، پنج شنبه میشود. لذا اگر در ماه رمضان کسی یک دور بزند با همان مبنا باز هم یک روز اینجا نیست. وقتی میشمارند می گویند ما بیست و هشت روز روزه گرفتیم

استاد: ببینید روی این فرض که گفتیم «الشهر» و صوم ثلاثین واجب است، او برای خودش یک روز را حذف کرد ولی باید قدّروا، باید کاری بکند که مثل قطب است.

شاگرد: کسی که سفر میرود ده دقیقه و یک ربع همینطور اضافه میشود. یعنی در نهایت ساعاتی که روزه گرفته با دیگران یکی است. ولی روزهایش طولانی شده است. بیست و هشت روز، طولانی تر از بقیه روزه گرفته است. ای سی و یک روز کوتاهتر از بقیه روزه گرفته است.

استاد: همین جوری است که میفرمایید، اما....

شاگرد: ولی باز نمیتوانیم این را نقض بگیریم.

استاد: نقض به آن معنا درست است اما روی حساب ِ«قدّروا» هیچ کجایش به مشکل برخورد نمیکند؟

شاگرد: چون یک روز در بیست و هشت روز خرد شده است.

استاد: یک روز تقطیع شده است. مثلاً اگر کل روز دوازده ساعت بوده، هر نیم ساعت و بیست دقیقه آن در این روزها رفته و پخش شده است. نقض آن نیست ولی به این عنوان است که موردی پیدا کردیم که حکم تدریجی ای که بالفعل شده مآلا بیشتر از بیست و هشت روز نشده است. در اینجا ممکن است از حیث فقهی بگوییم او خلاف تکلیف عمل نکرده است اما چون حضرت فرمودند شهر نمیتواند بیست و هشت روز باشد، باید بعد از این سفرش یک روز را قضا کند.

شاگرد: آن جا که سی و یک روز می‌شود چه؟ وقتی برعکس سفر می‌کند سی و یک روز روزه می‌گیرد.

استاد: آن جا سی و یک روز نمی‌شود، می‌گوییم یک روز از آن‌ها ندبی واقع شده است. ولو به‌صورت فرد منتشر باشد. بالاجماع سی روز بر او واجب بوده است، ولذا اگر در این بین یکی از روزه‌ها را خورده باشد می‌تواند بگوید یک روز از فرد منتشر بر من واجب نبوده و ندبی بوده، پس اگر خوردم قضا هم ندارد. این‌ها لوازم کار است.

شاگرد: بنابراین کسانی که نظر مخالف دارند و می‌گویند کل بدل‌رؤیت خودشان، این نمی‌تواند نقض آن‌ها باشد. چون آن‌ها هم همین جواب‌ها را می‌دهند. بگوییم چون لازمه حرف شما بیست و هشت روز یا سی و یک روز می‌شود، لذا این مبنا غلط است.

استاد: من نگفتم مبنا غلط است. خود بزرگان فقهاء طبق این‌ها جلو رفته‌اند. من عرض کردم این لوازم تبا‌عد بلد -که غیر از این است که کره را دور بزنیم- و مسافرتی که آلآن به وفور انجام می‌شود -مثلاً با کشتی به هند می‌روند و قدیم هم مفصل به بمبئی می‌رفتند- این لوازم را ملموس می‌کند؛ می‌بینیم آیا تبا‌عد بلدی که در ادله شرعیه نیست و فقهاء آورده‌اند به جا آورده شده یا نه؟ خیلی تفاوت کرد. شما روی مسلمات کل مسلمین می‌گویید وقتی روی کره زمین دور بزند این لوازم را دارد، اما این‌که فقهاء اعتباراً یک قیدی آورده‌اند، این‌چنین لوازمی را دارد؛ روی همین بلد متعارفه مثل خراسان و بغداد؛ اگر این لازمه را در خراسان و بغداد دارد و خلاف ارتکازی بود که بیست و هشت روز بدون مشکل بگیری یا سی و یک روز بدون مشکل بگیری، این کاشف از این نیست که این قیدی که اعتباراً زده‌اند تام هست یا نه؟ اصل عرض من این بود. نه این‌که بخواهم دلالت بر بطلان بکند. و الّا بزرگان این را فرموده‌اند و تا آخر همراهش رفته‌اند.

والحمد لله رب العالمین